



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۶۳	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۱۳
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

بحث ما در روش اول پیشنهادی استاد شهید برای دفع اشکال دور بود که مبتنی بر اخذ علم به جعل در موضوع مجعول بود که به این شکل، ضمن تضییق دایره جعل به خصوص علم به جعل، محذور دور لازم نمی آید. و بیان کردیم که بر استاد شهید خود بر این روش اشکالی بیان کردند که جعل و مجعول، دو امر از هم جدا نیستند تا اینچنین بشود مشکل امر را حل کرد؛ لذا اخذ علم در موضوع مجعول، همان اخذ علم است در موضوع جعل، و اشکال دور برقرار است؛ زیرا تفاوت بین جعل و مجعول، اعتباری است، که اگر آن را به فاعل نسبت دهیم، اسم آن را جعل می گذاریم، و اگر آن را به قابل نسبت دهیم، به آن مجعول می گوئیم. اما خود استاد شهید بعد از بیان اشکال فرمودند به شکلی می توانیم بیانی ارائه بدهیم که این تقریب را اصلاح کنیم و مشکل دور آن را حل کنیم و نتیجه اش، همان نتیجه ای باشد که از تعدد جعل و مجعول می خواستیم بگیریم؛ اما این بیان متوقف بر تعدد جعل و مجعول نیست و بر فرض اتحاد جعل و مجعول نیز این بیان جاری است. خلاصه این بیان این بود اگر بخواهیم حکم را به علم به آن، مقید کنیم، دو نوع تقیید در اینجا قابل تصور است: یک نوع تقیید توقفی است؛ که به این است که جعل، متوقف به علم به جعل شود؛ که در این نوع، محذور دور وجود دارد؛ چه علم به جعل در جعل حکم اخذ شود و چه علم به مجعول در جعل حکم اخذ شود؛ زیرا جعل و مجعول یکی است.

نوع دیگر تقیید، تقیید تضییقی است یعنی به جای اینکه بگوئیم جاعل، جعل خود را به علم به جعل علی نحو تعلیق و توقف مقید می کند، [چنین می گوئیم که از ابتدا، شارع حکم خود را روی عالم آن حکم می برد]. مثلاً به جای اینکه شارع بگوید: «اذا علم المستطیع بوجوب الحج، وجب علیه الحج»، به جای این، مستطیع عالم را در نظر می گیرد و می گوید «يجب الحج علی المستطیع العالم» که در اینجا تقیید، تقیید تضییقی است و شارع از ابتدا وجود خودش را بر روی مستطیع عالم برده است و دیگر در اینجا تقیید توقفی وجود ندارد

تا گفته شود جعل، متوقف بر علم است، و علم نیز متوقف بر جعل است؛ لذا دور لازم می‌آید؛ بلکه اینجا توقف وجود ندارد. این خلاصه بیان استاد شهید بنا بر تقریری که جناب آقای حائری دارند بود.

تعلیق بر بیان شهید صدر

ما بر این بیان دو تعلیق - در حقیقت اشکال - داریم:

تعلیق اول:

این بیان، مستلزم آن است که شما قضیه حملیه را به قضیه شرطیه ارجاع ندهید؛ یعنی قائل نباشید که بازگشت هر قضیه حملیه‌ای، به قضیه شرطیه است؛ زیرا تقیید در قضیه شرطیه، تقیید تعلیقی و توقیفی است و اگر شما بخواهید قضیه حملیه را به قضیه شرطیه ارجاع دهید، نتیجه این می‌شود همین تضییقی که شما فرمودید نیز به تقیید تعلیقی و توقیفی باز می‌گردد. یعنی عبارت «يجب الحج على المستطيع العالم»، به این برمی‌گردد که «إذا كان المستطيع عالماً، وجب عليه الحج» زیرا فرض بر این است که بازگشت هر قضیه حملیه‌ای به قضیه شرطیه است لذا هر قیدی که در موضوع قضیه حملیه اخذ شود، برگشتش به توقف حکم بر آن قید است؛ زیرا همه قبول دارند که نسبت در قضیه شرطیه، نسبت توقیفیه جزا بر شرط است؛ بنابراین دور وجود دارد.

در حالی که مبنای مرحوم میرزا و استاد شهید این است که برگشت هر قضیه حملیه‌ای به قضیه شرطیه است؛ عبارت مرحوم میرزا چنین است:

«ان موضوع الحكم في القضية الحقيقية لا بد وان يكون عنواناً عاماً يشار به إلى الموضوعات الخارجية ومأخوذاً في القضية على نحو الفرض والتقدير حتى يحكم بمعرفة على ذات المفروض مثلاً إذا قلنا الخمر مسكر فموضوع القضية وان كان هو عنوان الخمر وما هو خمر بالحمل الأولى إلا أنه انما أخذ في الموضوع للإشارة إلى كل ما هو مصداق له في الخارج فمعناه أنه إذا فرض شيء في الخارج وصدق عليه أنه خمر فهو مسكر، وهذا معنى قولهم^۱ ان كل قضية حملية تنحل إلى قضية شرطية مقدمها وجود الموضوع وتاليها ثبوت المحمول له»^۲

همچنین استاد شهید چنین می‌فرمایند:

«ان الموضوع - سواء في القضية الإنشائية أو الخبرية - يفرض مقدر الوجود فحينما يقول «أكرم العالم» لا يطلب بهذا إيجاد العالم ثم إكرامه، بل يفترض وجود العالم فيحكم بإكرامه، وحينما يقال

۱. ظاهراً مراد قول منطقیون است.

۲. اجود التقريرات؛ ج ۱، ص ۱۲۷.

«العالم نافع» لایتکفل الاخبار بوجود العالم بل يفترض وجوده ويخبر عن نافعيتها على تقدير وجوده و هذا معناه رجوع القضية إلى قضية شرطية فكأنما يقول إذا كان العالم موجودا فأكرمه أو إذا كان العالم موجودا فهو نافع وإذا رجعت القضية إلى قضية شرطية تصبح فعلية الجزاء تابعة لفعلية الشرط^۱

تعليق دوم:

صرف نظر از بحث رجوع قضیه حملیه به قضیه شرطیه، باید چنین گفت که این قید عالمی که شما در موضوع حکم اخذ می کنید و می گوئید «يجب الحج على المستطيع العالم»؛ آیا مراد از این قید «العالم»، قید مفروض الوجود است، یا قید محقق الوجود؟

اگر قید «العالم»، قید مفروض الوجود باشد؛ که برگشت این، به تعلیق است _ جدا از اینکه برگشت قضیه حملیه به شرطیه باشد یا نباشد _ یعنی چنین می شود که «على فرض ان يكون عالما، يجب عليه الحج» یا به تعبیری دیگر: «على فرض ان يكون مكلف العالم موجود، يجب عليه الحج»؛ و معنای فرض الوجود تعلیق است.

اگر قید «العالم» قید محقق الوجود باشد، معنایش این می شود: «بعد تحقق العالم بوجوب الحج، يجب الحج عليه»؛ که در اینجا دور روشن تر می شود.

بنابراین این راه حلی که استاد شهید ارائه دادند، راه حل صحیحی نیست.

وجه مختار در دفع دور

ما معتقدیم که وجه صحیح برای دفع اشکال چیزی است که در گذشته به آن اشاره کردیم اما گفتیم ممکن است بر آن اشکالی گرفته شود که الآن می خواهیم آن اشکال را رد کنیم و آن نظریه را اثبات کنیم.

ما اصولا وقتی می خواهیم علم را قید قرار دهیم، فرض العلم را قید قرار می دهیم، نه خود علم را؛ مثلا وقتی می گوئید: «إذا علم المكلف بالوجوب، وجب عليه» اینجا اگر فرض العلم را قید قرار دهیم، نه حقیقت علم را، فرض العلم، متوقف بر وجود معلوم نیست و فرض علم به حکم، متوقف بر وجود حکم نیست مثلا اگر کسی بگوید «فرض علم به وجود کتاب روی میز» و این فرض علم به کتاب روی میز، متوقف بر وجود کتاب روی میز نیست؛ زیرا فرض العلم است؛ لذا آنچه حکم بر آن متوقف است و در موضوع حکم اخذ می شود، فرض العلم بالحکم است و این متوقف بر وجود حکم در خارج نیست؛ اما وجود الحکم، متوقف بر فرض العلم است؛ زیرا فرض العلم در موضوع آن اخذ شده.

ان قلتی را در گذشته مطرح کردیم و گفتیم که فرمایشی میرزا دارد که بر مبنای آن فرمایش ممکن است اشکال گرفته شود بر این حرف، که آن فرمایش ایشان این بود که جاعل نمی تواند در مقام جعل، جعل حکم

۱. بحوث فی علم الاصول؛ ج ۲، ص ۱۲۲.

خود را متوقف بر فرض جعل حکم خود بکند؛ یعنی نمی‌تواند چنین بگوید: «اگر فرض شود که من حکم کرده‌ام، آنوقت حکم می‌کنم» یعنی حکم خودش را بر فرض وجود حکم معلق کند؛ زیرا این تهافت و خلف است؛ یعنی اگر حکمش مفروض الوجود است، پس چه حکمی می‌خواهد کند؟ و جعل الحکمی که مفروض الوجود است چه معنایی دارد؟

بر این مبنا گفته می‌شد، اگر علم فرضی، در موضوع خود حکم اخذ شود، این علم مفروض، متوقف بر فرض الحکم است؛ بنابراین برگشت اخذ العلم در موضوع حکم، به تعلیق حکم بر فرض وجود الحکم است زیرا تعلیق حکم بر فرض علم به حکم، برگشت به فرض وجود خود حکم دارد. این اشکالی بود که قبلاً بیان کردیم و گفتیم ممکن است که چنین گفته شود؛ اما اکنون پاسخ آن را می‌دهیم:

فرض وجود العلم، لا يتوقف على وجود المعلوم، ولا على فرض وجود المعلوم. توضیح اینکه: در جایی که علم طریقی باشد، چرا خود علم متوقف بر وجود معلوم است؟ به این دلیل است که علم طریقی دارد لذا تا معلومی نباشد، علمی متحقق نخواهد بود لذا خود علم، طریقی به معلوم دارد؛ اما فرض العلم طریقی ندارد؛ لذا در اخذ فرض وجود الحکم در موضوع حکم اشکالی پیش نمی‌آید.

و لازم نیست که به آن شکلی که استاد شهید فرمود که حتماً باید علی نحو قضیه تضییقه باشد [و جمله حملیه باشد، بلکه می‌تواند شرطیه باشد و] بگوید: «ان علمت بوجوب الحج، وجب عليك الحج»؛ اگر این علم، علم محقق باشد، دور لازم می‌آید اما اگر این علم، معنایش این باشد که «ان فرض العلم»، مشکلی پیش نمی‌آید: «ان فرض العلم بوجوب الحج، فاعلم ان الحج واجب» لذا مولا می‌تواند، علمی که در آینده برای مکلف امکان حاصل شدن دارد را به صورت فرض در موضوع حکمش اخذ کند و بگوید: «يجب عليك الحج، بشرط ان تعلم في المستقبل بهذا الوجوب» یا بگوید «من علم بوجوب الحج، وجب عليه الحج» جعل این ممکن است، و مولا این حکم را در قوانین خودش ثبت می‌کند، و بعد که مکلف موجود شد و علم به این وجوب حاصل شد، وجوب بر آن مستقر می‌شود. پس اختصاص الاحکام بالعالمین علی نحو قید علم در موضوع حکم ممکن است؛ منتهی به معنای فرض العلم، نه به معنای ذات العلم.

اشکال یکی از شاگردان: اگر شما حکم را تعلیق بر فرض علم کنید، باید گفت که فرض الان محقق است. اما اگر حکم را تعلیق کنید بر علم، باید گفت: علم که متوقف بر حکم است.

پاسخ استاد: تعلیق بر فرض نمی‌کنیم، بلکه تعلیق بر مفروض می‌کنیم و آنچه محقق است، فرض است نه مفروض.